

انسان و خدای ادیان توحیدی*

احمد نراقی

محقق و نویسنده



وحدانیت خداوند و وقوع آن واقعه عظیم، یعنی قیامت (حیثیت نخست) اما پس از ابلاغ این پیام، خداوند با موسی باب گفت و شنودی را می‌گشاید که از حیث محتوا بسیار عادی و بی‌اهمیت می‌نماید. «ای موسی! آن چیست به دست راست؟» و موسی گفت: «این عصای من است» اما موسی گفت و شنود را از این حد فراتر برد و به پاسخ خود توضیحاتی ظاهراً پیش پا افتاده و زائد نیز افزود: «بر آن تکیه می‌کنم و برای گوسفندانم با آن برگ می‌ریزم. و مرا با آن کارهای دیگر است» در اینجا ظاهراً پیام مهمی مبادله نمی‌شود، بلکه اصل، نفس گفت و شنودی است که میان خداوند و بنده‌اش در می‌گیرد؛ تجربه‌ای که خداوند را بر انسان مکشوف می‌کند، و زندگی وی را از حدود متعارف به ساحات قدسی رفیع می‌کشد (حیثیت دوم).

۲. در سنت ادیان توحیدی «وحي» (به معنای اخص آن) عالیت‌ترین سطح ارتباط خداوند با پاره‌ای از بندگان وی (یعنی پیامبران) است اما انسانهای دیندار نیز هر یک

* این مقاله در دهمین کنفرانس «حوزه و دانشگاه»، آذرماه ۱۳۷۶ ارائه گردید.

۱. ادیان توحیدی «وحي - مدار» هستند. به بیان دیگر بنیان اصلی این ادیان تجربه خداوند توسط انسان است. در سنت ادیان توحیدی مهمترین تجلی‌گاه خداوند، کلام وی است؛ خداوند با انسانها گفت و شنود دارد و از این طریق خویشتن را بر انسان، به بهترین نحو، آشکار می‌کند.

تجربه گفت و شنود با خداوند، دست کم از دو حیث برای انسان اهمیت دارد:

نخست آنکه، در این تجربه زبانی، پیامی میان خداوند و انسان مبادله می‌شود. محتوای این پیام، برای انسان دین‌باور «مقدس» است و مبنای حیات دینی او واقع می‌شود.

اما مهمتر از آن، نفس تجربه خداوند است؛ تجربه‌ای که سرپای وجود انسان را در قبضه تصرف خویش در می‌آورد و بنیان وجودی وی را استحاله می‌بخشد.

این دو حیث را می‌توان در داستان وادی مقدس طوی باز جست: موسی در آن وادی مقدس تجربه گفت و شنود با خداوند را می‌آزماید. خداوند در آغاز کلام، پیام جاودانه ادیان توحیدی را بر موسی بازمی‌گوید:

درخور مرتبه خویش می‌توانند از سطحی از سطوح این تجربه استحال به بخش بهره‌مند شوند. در واقع «دعا» مرتبه‌ای فروتر اما عامتر از «وحی» (به معنای اخص آن) است.

ساخت «دعا» و «وحی» (به معنای اخص آن) از پاره‌ای جهات مهم مشابه یکدیگر است. در واقع، وحی و دعا، هر دو، نوعی ارتباط زبانی‌اند که میان دو موجود متشخص برقرار می‌شود.

بنابراین، «وحی» و «دعا» دست کم از دو حیث با یکدیگر شباهت بنیادین دارند.

اولاً، هر دو نوعی رابطه زبانی هستند. ساخت رابطه زبانی متضمن چهار جزء اساسی است: اول، فرستنده پیام؛ دوم: گیرنده پیام؛ سوم، نظام نشانه‌های زبان شناختی؛ چهارم، زمینه یا سیاقی که نشانه‌های زبان شناختی در آن متعین و مبادله می‌شوند.

در وحی و دعا جای فرستنده و گیرنده پیام می‌تواند عوض شود و در نتیجه «مونولوگ» به دیالوگ تبدیل گردد. نظام نشانه‌های زبانی اساساً مقوله‌ای اعتباری است، یعنی دلالت نشانه‌های زبانی بر مدلولات آنها امری اعتباری است. به بیان دیگر، بنیان زبان، وضع نوعی قاعده است و قاعده نوعی قرارداد است که میان دو یا چند طرف وضع می‌شود. از سوی دیگر، نظام نشانه‌های زبانی محمل معنا است. معنا به معنای دقیق کلمه صرفاً در نظامهای نشانه شناختی اعتباری تحقق می‌یابد و مبادله می‌شود. به بیان دیگر، «معنا» هر چه باشد، پیوندی بنیادین و انفکاک‌ناپذیر با نوعی «اعتبار کردن» دارد. بنابراین «زبان» و «رابطه زبانی» صرفاً در میان موجوداتی ممکن است که قادر به «اعتبار کردن» و «وضع قاعده» باشند. به بیان دیگر «زبان» و «رابطه زبانی» ویژه موجودات صاحب ذهن (به معنای وسیع کلمه) است.

ثانیاً، وحی و دعا، هر دو، رابطه‌ای میان دو موجود متشخص هستند. البته رکن رکین «تشخص» «صاحب ذهن بودن» است. اما «تشخص» یا «متشخص بودن» معنایی بیش از سوپژکتیویته محض دارد. «موجود متشخص» موجودی صاحب علم و آگاهی است، افعالی انجام می‌دهد، در انجام کارها مختار است و

می‌تواند با اشخاصی غیر از خود، رابطه برقرار کند. اوصافی نظیر عشق، خشم، خرد، خلاقیت، خیریت و امثال آنها، چیزی نیستند جز اوصاف اشخاص.

۴. در سنت ادیان توحیدی امکان «وحی» و «دعا» مسلم است. اما همان طور که اشاره شد، تصدیق این امکان مستلزم تلقی خاصی از خداوند است. به بیان دیگر، ادیان توحیدی با تصدیق و تعلیم مقوله‌ای به نام «وحی» یا «دعا» به طور ضمنی تلقی خاصی از خداوند را مفروض انگاشته‌اند. مطابق این تلقی، خداوند موجودی متشخص است. خداوند، به معنای یاد شده، خشم گرفتن، انتقام گرفتن، شنیدن دعا، پاسخ گفتن به دعا و امثال آنها، صرفاً به خدای ادیان توحیدی منحصر است. خدای فیلسوفان، بحث بسیطی است که علت اولی یا محرک اول است؛ مفهومی است که نتیجه یک برهان تلقی می‌شود. مطلقاً انفعال ناپذیر است و وصف عشق و کین به هیچ وجه در خور او نیست. «خدای فیلسوفان» عمدتاً میراث فیلسوفان و حکیمان یونانی بود و با تلقی سنتی ادیان توحیدی از خداوند تفاوت بنیادین داشت. آشتی دادن «خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب» با «خدای فیلسوفان» از اهداف مهم و بلکه مهمترین هدف خردورزان یونانی‌مآب در سنت ادیان توحیدی بود از سوی دیگر، «برهمن» در آیین هندوئیسم و سایر اشکال الوهیت در آیین‌های وحدت وجودی (pantheistic) نیز فاقد هر گونه تشخصند. «برهمن» نیروی وجودی نامتشخص و بنیادینی است که در تمام موجودات وجود دارد، برهمن هستی صرف است و ورای تعینات ذهنی و عینی جهان. او به مثابه فضای داخل کوزه است؛ فضای داخل تنوره‌ها به تناسب اشکال کوزه‌ها محصور و متعین شده‌اند، اما اگر کوزه‌ها را بشکنند فضای داخل آنها به فضای لایتناهی و فارغ از هر گونه تشخص و تعین بازمی‌گردد. از همین جاست که مفهوم «وحی» در ادیان توحیدی با ادیان طبیعی و وحدت وجودی تفاوت می‌یابد: در ادیان طبیعی (یا مبتنی بر عقل محض) «وحی» یا بی‌معنا و مردود است و یا حداکثر اکتشافات رسول باطنی انسان، یعنی عقل است. در ادیان وحدت وجودی نیز

وحی به معنای گفت و شنود خداوند با انسان نیست. متون مقدس در قلمرو ادیان وحدت وجودی عمدتاً ثبت تنبه‌ها و بصیرتها و مواجید و تجربه‌هایی است که بزرگان طریق در مراحل مختلف سلوک (از جمله در مقام نیل به نیروانا و اندکاک تشخیص خویشتن) آزموده‌اند و برای تعلیم سالکان و پسینان به یادگار نهاده‌اند. بنابراین، از ویژگیهای شاخص و ممتاز ادیان توحیدی تلقی شخص‌وار آنها از خداوند است.

۴. اما اگر خداوند «متشخص» فرض شود، نوع رابطه انسان با وی تحول اساسی می‌پذیرد. رابطه انسان با موجودات غیرذیشعور و ناآگاه، رابطه‌ای فارغ‌دلانه و از موضع ناظر است. انسان شیئی را می‌نگرد و احکام حاکم بر رفتار وی را مشاهده و توصیف می‌کند و چه بسا دانش به دست آمده نیروی آن است؛ و ثانیاً نگاه من به آن شیء عمدتاً ابزارانگارانه و به قصد استخدام است این رابطه را رابطه «من - آن» می‌نامند. از سوی دیگر، رابطه من با یک شخص اساساً از نوع دیگری است.

شخص، جهان درون دارد و خود از رفتارهای خویشتن تلقی خاصی دارد. به بیان دیگر، رفتارهای وی واجد معنا هستند، و من برای فهم او و رفتارهایش ناگزیر باید معنا و تلقی وی از کنشهایش را منظور نمایم. بنابراین، «من» برای درک «تو» ناگزیر باید به جهان درون تو گام نهم و با تمام وجود، خویشتن را با تو درگیر کنم. بنابراین، رابطه من با تو: اولاً صرفاً ناظر به احوال بیرونی تو نیست، بلکه می‌کوشم معناکاوانه جهان درون تو را نیز دریابم. ثانیاً، تو را غایتی فی‌نفسه می‌دانم، نه نردبانی برای برآمدن بر بام. مطابق این تلقی، رابطه انسان با خداوند (که در قلمرو ادیان توحیدی موجودی مشخص است) رابطه‌ای از نوع «من - تو» است، نه «من - آن». و لذا رابطه انسان با خداوند مستلزم درگیری شخصی انسان با خداوند است. عمیقترین نوع درگیری انسان و خداوند در ضمن رابطه حیانی یا در ضمن دعا رخ می‌نماید. خداوند و انسان از طریق زبان به روی یکدیگر در پیچه می‌کشایند و انسان از این آستانه، به تمام قامت به جهان لایتناهی الوهی گام می‌نهد. این نوع

ارتباط و اتصال با خداوند فقط در قلمرو ادیان توحیدی ممکن است.

۵. اما آیا متشخص انگاشتن خداوند، ما را به وادی تشبیه نمی‌افکند؟ مطابق تعالیم ادیان توحیدی، بویژه اسلام، خداوند شبیه هیچ چیز نیست و باید دامن او را از غبار اوصاف بشری (از جمله شخص‌وارگی) پیراست. از سوی دیگر، در متن نصوص مقدس، از جمله قرآن کریم، خداوند واجد اوصافی است که منحصرأ صفات اشخاص است و اگر خداوند، به هیچ معنا، متشخص نباشد، ناگزیر باید وی را از جمیع آن اوصاف فاضله بی‌بهره انگاشت. به‌علاوه، در قلمرو ادیان توحیدی، حیات دینی مومنان «عبادت - محور» است و گوهر عبادت «دعا» است. عبادت صرفاً در بستر رابطه‌ای شخصی با خداوند قابل درک است. بنابراین اگر تنزیه خداوند به تعطیل بینجامد گویی مومنانه زیستن ممتنع خواهد شد.

بنابراین، «شخص‌وارگی خداوند» را باید در حد میان تشبیه و تنزیه درک کرد. و البته تشخیص این حد کاری به غایت دشوار است. اما هر چه هست، برای آنکه به سنت ادیان توحیدی وفادار بمانیم، باید خداوند را هم موجودی متعالی و به کلی دیگر بدانیم و هم موجودی متشخص که می‌توان به وی مهر ورزید و از خشم او هراسید.